

ایدئولوژی و توسل رژیم کنونی به شعور کاذب

ش. راهبی

یکی از سلاحهای حاکمیت روحانیون، توسل به چیزی است که آنها آنرا غرائز مینامند و ما آنرا جلوه‌ای از شعور کاذب میدانیم. توسل آشکار به "ایدئولوژی" اکنون بیش از همیشه از جانب رژیم کنونی مطرح است و پاره‌ای نیز - ولو از سر صداقت (مانند شادروان آیت‌الله طالقانی) - چنین میپندارند که تفاسات ایدئولوژیهای مختلف بر مسائل ملی است که در روند حرکت محسوس جامعه خود را بیان نمیدارند و بنابراین قابل گذشت اند. از نظر ما چنین نیست. ما در عین حال که معتقدیم تفاهم و همکاری با نیروهای مترقی و از لحاظ سیاسی چپ که با اعتقاد خود به ایدئولوژیهای بجز کمونیسم باور دارند ضروری و مفید بحال جامعه است، ممه‌ذا معتقدیم که تنها تفاهمی که بر مبنای شناخت از نقاط توافق و نیز، و بویژه، نقاط اختلاف مبتنی باشد ارزشمند است. ما معتقد نیستیم که در هیچ لحظه‌ای مبارزه اصولی ایدئولوژیک قابل اجتناب است. توقف یک‌نوع مبارزه هنگام "عمده" شدن مبارزه‌ای دیگر حاکی از بیتش سازشکارانه است، غیر اصولی و غیر صادقانه است و مشی کمونیست‌ها نیست. بنابراین هم بلحاظ کوشش در خلع سلاح "ایدئولوژیک" طبقه حاکم و هم بمناسبت ادای سهم در مبارزه ایدئولوژیک میان نیروهای مترقی، میادرت به مطرح کردن مباحثی از قبیل میحث زیر را اصولی می‌شمریم و امیدواریم که در طرح آنها از حدود معقول و علمی خارج نشویم.

جوامع بشری را همچو صحنه‌هایی از نمایش تاریخ بگیریم، میتوان گفت که حرکات طبقاتی حرکات صحنه، و ایدئولوژی زبان صحنه را تشکیل میدهد. و باز گفتنی است که سیاست طبقه‌ی حاکم هیچگاه صرفاً متکی بر زور و اسلحه نبوده و نیست، بلکه ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم نیز به صورت مختلف در خدمت بقا نهادهای طبقاتی از عوامل اساسی این سیادت است. ماشین و یا ابزار دولتی طبقه‌ی حاکم تنها به ارتش، پلیس، بوروکراسی و نظائر اینها محدود نمیکرد بلکه دستگاهها و ابزار سرکوب دولتی جلوه‌ی ایده‌آل و مکمل خود را در ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم می‌یابند.

بنابر این انسانها در پروسه‌ی رشد و جریان تکاملی فعالیت زندگی بیش از آنکه معنا و تفاوت پذیرش اختیاری و تحمیلی ایدئولوژی را

مفاهیم و ارزشهایی را به کل جامعه تعمیم دهد. بدست گرفتن قدرت و ماشین دولتی امکانات لازم را برای طبقه‌ی بقدرت رسیده فراهم میکند، تا از طرق گوناگون ایدئولوژی حافظ منافع خود - ایدئولوژی "نظم" - را تبلیغ نماید. دولتها در جوامع طبقاتی میکوشند تا از یکطرف نظراتی را که به صحنه‌ی عمومی جامعه راه باز میکنند تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظراتی که مخالف سیستم موجود است تحت‌لوی ایدئولوژی خرابکاری یا عمل خلاف مصالح جامعه، جلوگیری نمایند. با اینهمه دولت بمثابه ابزار سرکوب در دست طبقه‌ی حاکم، در مواردی برای ادامه سلطه جابرانه‌ی خویش، مجبور به رسمیت شناختن جنبه و یا جنبه‌هایی از ایدئولوژی طبقه‌ی متخاصم میگردد و از آن متاثر میگردد. اگر

ایدئولوژی بمعنای تصور یا شناخت انسانها از خویش و - باز تاب ذهنی - واقعیات موجود - باز تاب ذهنی - عینیت، که بنوعی خویش در نقشهای اجتماعی مادیت میابد - نقش مهمی در تعیین کیفیت و جهت مبارزه‌ی طبقاتی بازی میکند. اگر توجه داشته باشیم که در هر مرحله از تاریخ تکامل جوامع عقاید و تصورات یا تعبیراتی ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم - یا ایدئولوژی که ابقای حاکمیت طبقه‌ی حاکم را تعیین نماید - عمدتاً بر جامعه غالب است به اهمیت بررسی و شناخت ایدئولوژی و نقش آن بسی می‌بریم.

در سیر گذار جوامع طبقاتی و تا قبل از امحاء مالکیت خصوصی، هر طبقه‌ای که بر جامعه حاکم گردید کوشید که منافع طبقاتی خویش و ایده‌ها و مفاهیم متناسب با آنها ایدی و مطلق نشان دهد و چنین

درک کنند، بویژه بیش از کس خود آگاهی طبقاتی و با در یک جامعه‌ی سوسیالیستی - که آگاهی به یکی از اساسی ترین ارگانهای جامعه تبدیل میگردد - در معرض هجوم ایده‌ها و بصواب گوناگونی قرار میگیرند که در زمان معین ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم پذیرش آنها را ضرور میداند، و ربکی تحت آن شرایط وجود جنس ایدئولوژی را "امری مسلم" جلوه میدهد. همانگونه که کودکان بدون اطلاع از قوانین و دستور زیه صحبت کردن را فرا میگیرند، عقاید و کردار انسانها نیز در ابتدا تحت تاثیر ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم قرار میگیرند و معیارهای آنها را می‌پذیرند.

پذیرفتن مسائل در حال گذار بصورت حقایق ابدی و مطلق نمونه‌ی خوبی از نفوذ ایدئولوژی کاذب در جامعه میباشد. و این مسئله‌ایست که بخصوص توسط ایدئولوگهای طبقه‌ی حاکم برای موجه جلوه دادن "واقعیت" و "حقانیت" مالکیت خصوصی مورد استفاده قرار میگیرد. بطور مثال یکی از ایدئولوگهای مدافع مالکیت خصوصی با اشاره به این مسئله که انسانها در طول زندگی از بسیاری از "موهبت" چون کفش و لباس و... باید برخوردار باشند و صاحب اختیار آنها باشند باین نتیجه میرسند که داشتن "ملک" یک واقعیت ازلی و ابدی است و از پس بردن مالکیت خصوصی بآنگونه که کمونیستها تبلیغ مینمایند امری محال و خلاف غرائز و نیازهای انسان است.

مارکس در جواب تفکیک "تعلق" و "ملک" میگوید: مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید در جامعه سرمایه‌داری برای صاحب آن زمانی ارزش دارد که زمین و ابزار تولید سودرسان باشند. لیکن کس سود ارتباطی ذاتی و یا درونی با زمین و سایر ابزار تولید ندارد. روابط سرمایه‌داری و همراه آن کسب سود از پس میروند بدون آنکه کوچکترین لطمه‌ای به ابزار تولید وارد آید. بسیاری کسب سود بوسیله تصاحب ارزش اضافی از مشغله روابط مالکیت حاکم است که در تطابق با مرحله معین از تولید پدید آمده

است و همین، پایه و اساس مالکیت خصوصی و علاقه و دلچسپی شدید انسان بورژوا به حفظ مایملکش را در جامعه سرمایه‌داری تشکیل میدهد. پس بقول مارکس اگر بورژوازی ادعا کند که از پس بردن مالکیت خصوصی بمعنای نفی موجودیت فردی اوست در واقع به ماهیت روابط سرمایه‌داری که بر اساس آن موجودیت فردی به میزان تصاحب بیشتر ابزار تولید و کسب سود مربوط است، اعتراف کرده است. در مطالعه تاریخ جوامع بشری به نمونه‌های بیشماری از انواع مثال فوق بر میخوریم که کوبای ندیدن ماهیت گذرای واقعیات موجود میباشد. تأکید اختلافات طبقاتی در جامعه، با عدم تساوی زن و مرد و با ضرورت وجود دولت بخش ناچیزی از نمونه‌های مزبور را نشان میدهد. پاره‌ای دیگر از ارزشها و افکار و واقعیات موجود در گذشته با از پس رفتن نظام‌های پیشین واقعیت خود را از دست داده‌اند و آثار وجودشان تنها در کتابها باقی مانده است.

مسئله‌ای که حائز اهمیت است اینست که اینگونه طرز فکر به بهترین وجهی در خدمت منافع طبقه حاکم قرار میگیرد. چه بهتر از اینکه کارگران تصور کنند که فقط سرمایه‌دار حق مدیریت بر کارخانه را دارد و با دهقانان معتقد باشند که بخشی از محصول بدست آمده باید به مالک تعلق بگیرد و بالاخره زحمتکشان گمان کنند که در جهان همواره انسانها

غیر و غنی وجود خواهند داشت و موقعیتی که افراد یک جامعه از آن برخوردار هستند نتیجه ارزش و لیاقت ذاتی آنهاست چنانکه در دورانهای گذشته و تاکنون از بردگان و دهقانان یا کارگران بعسوان انسانهای "ذاتاً و جنساً تنبیل و بی لیاقت یاد میشد در صورتیکه انتساب لیاقت و شرف "ذاتی" یا داشتن "خون اصیل" به نمایندگان طبقه حاکم تعلق میگیرد (۳).

بطور کلی احکامی نظیر اینکه "روابط اجتماعی موجود ما هیئت قابل تغییر نیستند" یا "نظام حاکم منافع کسب جامعه را در بر میگیرد" اشکال معینی هستند که روابط تولیدی مشخصی محتوای ایدئولوژیک آنها را در هر دوره تشکیل میدهد. انکار جنبه‌های ابدی و مطلق

پنداشته شده این احکام بخودی خود معنای شناخت از واقعیات موجود نیست. چه در برخی موارد ظاهراً واقعیتها بطوری جلوه میکنند که ماهیت آنها از دید انسان ناآگاه پوشیده میماند. در چنین وضعی طبقه حاکم که آنگارندن ماهیت واقعی روابط موجود را به زیان منافع خویش میبیند استفاده از حربه ایدئولوژی سعی میکند تا آنها را پوشیده نگذارد. بعنوان مثال چگونگی تقسیم و تصاحب تولید اضافی را در جوامع فئودالی و سرمایه‌داری در نظر میگیریم و نقش ایدئولوژی حاکم را در هر کدام مقایسه میکنیم.

در جامعه فئودالی تولید اضافی بطور محسوس و آشکاری در اختیار مالک قرار میگیرد، بطوریکه همه‌ساله بخشی از محصول را هنگام برداشت فئودال میبرد و در طول سال هم دهقانان چند روز در هفته را بطور رایگان در زمین فئودال کار میکنند. این ماهیت عیان واقعیت روابط فئودالی، در پوششی ظاهری و با هاله‌ای از مقدسات مذهبی مستور میشود تا جایی که انتساب فئودال ها به مخلوقات الهی تقسیم محصول را امری طبیعی و مسیت الهی مینمایاند. نفوذ و تاثیر این تصور کاذب بحسدی بود که در دوران انقلاب کبیر فرانسه

هنوز عده‌ای از دهقانان از شعار بازگشت بورژواها و سرنگونی ژاکوبین هافردگار میکردند.

در جامعه سرمایه‌داری خصوصاً استثمار را بعبارت دیگر چگونگی تقسیم ارزش و محصول نیروی کار کارگر محسوس و آشکار نیست. چنانکه میدانیم کارگر باندازه کاری که انجام میدهد و ارزشی که تولید مینماید دریافت نمیکند، بلکه هر کارگر معمولاً ساعات بیشتری از کار روزانه را به طریقه رایگان برای سرمایه‌دار کار میکند. اما این ماهیت واقعی استثمار در جامعه سرمایه‌داری بلحاظ شکل پرداخت دستمزد به کارگر پنهان میماند و در ظاهر چنین بنظر میرسد که هر کس به اندازه مقدار کاری که انجام میدهد مزد میگیرد. (سرمایه‌دار به کارگر نمیگوید، مگر در کار که به او میدهد مثلاً برای دواغت از کار وی میباند و بقیه مدت را کارگر بدون دریافت مزد باید کار کند). بدین

تربیت مردی که تدکار کرده است،
ارزیاضاتی را که در سمج کار کارگر
به حسب سرمایه دار رنجده مسودسان
سمجدهد. اندولوک های سرمایه داران
با استفاده از خواهر و اقربا موجود
حسن و اسود میکنند که کوئی هیچگونه
استثمار در میان نیست و احیال سطح
زندگی توسط کار و رنج بسیار
طرف خواهند.

مارکس بر اساس این فرض و نسبت و
مطالعه در روابط سرمایه داری به کشف
تأویمنی حرکت سرمایه و تولید ارزش
اضافی در جامعه سرمایه داری دست یافت
و سمج کرت که بر خلاف ادعای سرمایه
دار، کارسیر کارگر هر چند نتواند
مقدار مطلق دستمزد را افزایش دهد
معینا ارزش اضافی بسیاری به حسب
سرمایه دار خواهد رنج و اختلاف نسبی
سطح زندگی را بیشتر خواهد کرد. در
نظر سطحی اول بنظر میرسد که سرمایه
سرمایه داران نفس واقعی در تولید
بازی میکنند و توانایی پرداخت مرد در
قبال کار دیگر افراد جامعه معینده
آنهاست، در حالی که معلوم کردیم
سروهای کار جامعه بوزنه کارگران
هستند که با تولید ارزش اضافی امکان و
بناط حساب و بحدت بنا را برای
سرمایه داران که بدنی در تولید دارند
مراحم میکنند، و بگفته مارکس همانطور
که اساسا در نظر اول رمن را ناست
و خورس را بدور رمن در حرکت
میسیم، مشاهده روابط ظاهری واقعی
موجود (مثلا حکونکی پرداخت دستمزد و
حکونکی صاحب ارزش اضافی توسط
سرمایه دار) ماهیت آنرا نامدنی حد
پوسیده مینماید (۴).

اندولوری - شعور کاد

کونکس حاکمین طبقاتی برای ادامه
سطره حوس و غف مادیکی جوامع سری
از جمله عوامل رشد اندولوری - شعور
کاد میباشد. یکی از تاثیرات غلبه
اندولوری کاد بر ذهن انسان نفس محدود
کننده آن در امر ساختار ماهیت
بدیده ها و واقعات موجود میباشد (۵).
سطح بارل رندینروهای مولد از جمله
داس سری نفس موری در پرورش این
حبیه از اندولوری حاکم در جامعه را
دارد. بعنوان مثال چنانکه مینویسیم
شعور عده ای در کشورهای پست

سرسدن کار و مهارت ضرورتی در
جامعهای که در آن حیوانی حوس کسا و
وسیلده عمده موجود برای استفاده در
تولید است بدینجه کمبود می آید
شعنی آن موجب امتناع ارکس کسا و
میکردد. این امر بر سرار کدب حسد
سل در ذهن افراد جامعه میباید
ایده با عادت پرستی کار و محر بود با
چنانکه عده ای با وجود تحمل رنج گریزی
هرگز اجازه کشن کار و " مقدس " زاندر
بی بودن به علت اطلی آن، خود را
بدهد. در اینجا یکس کسا و بدلیل
" مقدس " بودن این حوس بوجه میباید
در دورانی کدب خاطر عدم
ساحار رابطنی فکر و جسم، افکار
و ایده های جدیدی را که اساسا
در جریان فعالیت فکری و زندگی
بحری کس میکردد کار خدایان
میدانسد با چنانکه در مصر ددیم
برور هر ایده، بنس با فکر تازه ای
را در ذهن انسان به برول وحشی
از سوی خدایان متعدد میباید
میکردد (۶).

این ایده های کاد هر قدر هم
اساه آمیز باشد چنانکه بفکر
یک جامعه انسانی را در بر بگیرد
به نیروی واقعی در نفس چیست
فعالیت اجتماعی آنها بدلیل
خواهد شد و اعتقادات و عقاید
و اعمال افراد جامعه را بحدت
قرار خواهد داد بشرط آنکه رناط
مادی زندگی و کیفیت روابط تولیدی
از قبل رسیدی رسد و بقود ایده های
مربور را در جامعه آماده کرده
باشد. چنانکه مذهب مسیح در زمان
عیسی بر سرار حد هزار نفر برور
در سرزمین فلسطین بدست، اما

حد قرن بعد در زمان انحطاط
امپراطوری روم و از هم پاشیدگی
بنیادهای جامعه رباطی بدید آمد.
که چندین میلیون برادر رنج کسان
رومی را بظرف خود کشید و برور
مادی عظیمی در جامعه بوجود آورد.
مارکس در حاشی اشاره میکند
باینکه انسانی بدون دانستن برول
میتواند فکر کند که مثلا برور
نومان در احبار دارد و بر این
اساس وعده ای انجام کاری را بخود
دهد یا بعهده ای را امضا کند و بدین

بحو خود را بفر بدین سارده
همانطور که یکصدی و برت برای
تربیتا حوس را بدین خدایان
ستیزی نموده اند. در اینجا
واقعی که وجودی خارج از ذهن
انسان ندارد بد واقعتی نیستی
بدیل میگردد و هر حد که برور
باید ساخت و فکر کادی برور
کرتید باید با ابحال در نورسنگ
بوده کس بود میباید برور مادی
قابل ملاحظه ای را بوجود آورد.

با توجه به یکایی که ذکر شد
این سوال مطرح است که مرفیتر
از نفس اندولوری کاد که مثلا
اشاره کردیم حکونکی برور بصریات
کاد در جریان ساختار انسان از
ماهیت بدیده بد حد صورت قابل
توصیح است. بنظر کلی بنفکسنگ
دهشت از غیبت (یعنی واقعات
مستقل از ذهن انسان) زمان بسیار
میتواند که انسان از طریق بصر و بصر
اخری کواکون بدیده های مختلف، بصور
از طبقات اطراف حوس بدست آورد. بارتد
فعالیت زندگی انسان، بکامل برآورند،
بدیم کار اجتماعی و تحول روابط
اجتماعی، امکان خدانی فعالیت بدنی از
فعالیت فکری ایجاد شده، بسا
رناط بپیل ساختار انسان
از رباطی میان حوس و سایر روابط
واقعی موجود قراحم میباید. دهی
اساسا از حد لحاظ دارای محصا
و بره انبکی است که در هر رناط
بارخی معنی بنا از رخی از رناط
موجود در واقعتی غنی ساختار
حاصل میکند. دیگر اینست که در
بصر روابط برور میباید
مریک اساه کرد و از انباشت
که رناط بدانی بصورات کاد
در ذهن انسان بوجود میآید.

بنظر خلاصه دانستن روابط ظاهری
بسی بدیده ها و با بصورات کلی
نسبت بدیده اولس قدم در راه
ساحار بدیده میباشد. رمانیکه
بواسم غل و میا بدانی و
بصر و تحول بدیده را بوضوح
دهم و از بحدت برور رسد و حرکت
یکاملی آن اطلاع حاصل کنیم این
ساحار بدیده اندی ما را بدین
آن بدیده تکیل میدهد (۷) بدین
است که هرگاه ساختار از بدین

بدیده بر مبنای تصور و تفکر کادسی استوار باشد، ایده‌های کسه نتیجه‌ی این شناخت باشد نیز ایده‌ی کاذبی خواهد بود. ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود در نتیجه‌ی تعکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسه از ایده‌ها که در خدمت منافع طبه‌ی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل‌گیری ایده‌های کاذب ایفا میکند. بنابر این نقش ایده‌های انقلابی که بر مبنای شناخت از تضادهای مادی زندگی چون تضاد طبقاتی و مسیر حرکت آن در جامعه قرار دارند، اینست که به افشا ماهیت ایدئولوژیهای کاذبی که در خدمت توجیه نظام استثمار میباشند بپردازند و نتیجه‌ی راه برای تکامل جامعه - تکامل انسانها و تکامل علم - ساخت، باز نمایند. البته رابطه‌ی ایده‌ها و مفاهیم با جامعه و وجود اجتماعی انسانها

دوره‌ی معین از تاریخ به تحقق جنبه‌ی از این یا آن ایده دست یافته‌اند. بقول لنین ایده‌ها بدون ارتباط با واقعیاتی که از آن برخاسته‌اند به پرواز در آمده در ذهن ایده‌آلیست‌ها به سیر خویش ادامه میدهند. از اینرو طبیعی است که غالب ایده‌آلیست‌ها دوران معاصر زندگی خویش را جلوه‌ی تمام و کمال ایده‌های انسانی به حساب آورند و چون هکل در وجود حکومت وقت مظهر ایده‌ی مطلق را بیابند. برخلاف ایده‌آلیسم، ماتریالیسم تاریخی منشا تصورات و ایده‌های انسانها را از شرائط مادی اجتماعی شان و حرکت و تکامل ایده‌ها را بر اساس حرکت و تکامل شرائط اجتماعی - تاریخی و تضادهای جامعه توضیح میدهد. (۸) بطور خلاصه باید گفت کسه در جوامع بشری شرائط مادی برای ظهور ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی هر دو وجود دارند. منشا ایدئولوژی

یا عبارت دیگر ایدئولوژی پرولتاریا از خاستگاه منافع طبقه‌ی کارگر، که منادی از بند گسیختن کلیه‌ی روابط استثماراری جامعه است، چنین نقشی را دارد و ستیز با تمامی جلوه‌های ایدئولوژی- بهای کاذب رنکارنگ را رسالت خود می‌شمارد.

پاورقی

(۱) مارکس و انگلس در غالب موارد ایدئولوژی را بمعنوم شعور کاذب بکار برده‌اند. (ایدئولوژی آلمانی) و در عوض از ایده‌های انقلابی یا علمی در برابر ایدئولوژی نام می‌برد. تفاوت ایدئولوژی یا شعور کاذب و ایده‌های علمی و انقلابی در اصطلاح امروز و بخصوص از زمان نوشته‌های لنین تحت عنوان ایدئولوژی کاذب و ایدئولوژی علمی ذکر میشود. ما نیز در این مقاله اصطلاحات اخیر را بکار خواهیم برد.

ایده‌های کاذب در تمام موارد و زمینه‌ها بخودی خود و در نتیجه‌ی تفکر شخصی انسانها بوجود نمی‌آیند بلکه تبلیغ آندسته از ایده‌ها که در خدمت طبقه‌ی حاکم است نیز نقش مهمی در شکل‌گیری ایده‌های کاذب ایفا می‌کنند.

نباید وارونه جلوه کند. ایده‌آلیست‌ها از جمله هکل در برخورد به تاریخ جوامع بشری چنان وانمود میکنند که بگفتی مارکس گوئی این تاریخ جوامع هستند که متعلق به ایده‌ها میکردند و نه اینکه ایده‌ها متعلق به تاریخ جوامع بشری. بدین گونه ابتدا ایده‌ها و مفاهیم از شرائط زمان - مکانی و روابط اجتماعی که محمول مناسبات تولیدی معین میباشد جدا گردیده، سپس در میان ایده‌های متضاد حاکم در هر دوره، که البته با منافع و ایده‌های طبقه‌ی حاکم مطابقت دارند، نوعی رابطه‌ی لازم و منطقی کشف شده و نتیجه گرفته میشود که تاریخ تحت قلمرو ایده‌ها قرار دارد و ییا ایده‌ها هستند که محرک واقعی تاریخ میباشند و جوامع گوناگون در هر

کاذب‌آندست که واقعیت در حال تغییر را به واقعیتی بی حرکت تفسیر میکند و مثلا روابط سرمایه‌داری یا فئودالی را ابدی و مطلق جلوه میدهد. و اگر هم تغییراتی را بپذیرد تا جایی است که واقعیت موجود و روابط حاکم بزر سوال کشیده نشوند. ایدئولوژی علمی به جلوه‌ی ظاهری واقعیات موجود اکتفا نمیکند و در حرکت مدام بسوی یافتن ماهیت واقعیت است که مبنای تغییر و حرکت و تحول میباشد، از اینروست که قدارست در مقابل ایدئولوژی غالب که در خدمت روابط موجود طبقه‌ی حاکم عمل میکند مسیر تکامل و تغییر انقلابی جامعه را نشان دهد. در عمر حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری ایدئولوژی کمونیسم

درباره‌ی اینکه ایدئولوژی چه مواردی از روابط اجتماعی را در بر میگیرد اختلاف نظرهای زیادی بچشم میخورد. البته چون قصد ما در اینجا شرح و بحث فقط نظرات متفاوت نیست تنها به ذکر پاره‌ای از آنها اکتفا میکنیم. عده‌ای ایدئولوژی را بمعنای کلاسیک و شامل آن بکار می‌برند و اساسا تقسیم بندی ایدئولوژی را به علمی یا کاذب نمی‌پذیرند. از نظر عده‌ای دیگر ایدئولوژی فقط شامل نظریات فرموله شده‌ایست که جنبه‌ی عمومی دارند و تحت کنترل دولت هستند و عقاید و افکاری که جنبه‌ی شخصی دارند - ایدئولوژی بحساب نمی‌آورند. از اینرو هر چیزی که بوجود آورنده‌ی نیازهای کاذبی که در خدمت منافع طبقه‌ی حاکم است باشد (حتی چگونگی

انجام بعضی از انواع ورزش و یا بخش آکمیهای تجارتي و از این قبیل (را ایدئولوژی بحساب میآورند. برخی دیگر معتقدند که علوم طبیعی و نه فلسفای علوم طبیعی، جزو ایدئولوژی بشمار نمیآید و در واقع بخشی از نیروهای مولده جامعه را تشکیل میدهند. اما علوم اجتماعی از جمله اقتصاد، حقوق سیاسی، جامعه شناسی فلسفه و نظائر هم از جانب نظرات متضاد و بدراجت گوناگون اهمیت، بخشی از ایدئولوژی را در بر میگیرند.

ایدئولوگیهای بوزوا از جمله پوزیتو- یستها (ادعا میکنند که علوم اجتماعی هم چون علوم طبیعی مستقل از جهت گیری طبقاتی است و بدینوسیله سعی میکنند تا آنچه که در واقع ایدئولوژی طبقه سرمایه دار است را ما فوق جامعه و مبارزه طبقاتی نشان دهند. آنچه در توجیه این ادعا یکمک گرفته میشود، ظواهر و افعیات

میروند رابطه ی نزدیکی با القاب اقشار مرفه و عناصر هیئت حاکمه دارد مانند "آقازاده"، "خان"، "نجیب"، "شریف"، "الخ... الخ. بالعکس کلماتی که بخاطر تحقیر و توهین به اشخاص استفاده میشود پیوند آشکاری با عناوین توده های زحمتکش دارند مانند "دهاتی"، "عمله"، "حمال".... الخ.

(۴) چنانکه گفته میشود ارسطو در مقابل این سؤال که چطور ممکن است دو کالای کاملاً متفاوت با یکدیگر قابل مبادله باشند به ضرورت برابر بودن جنبه ای از دو کالای مبادله شده پی برد. اما چنانکه مارکس اشاره میکند صرف نظر از نوع غیر قابل انکار ارسطو محدودیت اجتماعی - تاریخی فکری او مانع از آن شد تا به نتیجه ی منطقی سؤال مزبور دست یابد. یعنی ضرورت انجام کار برابر بعنوان

آنتست.

(۶) فیلسوف بزرگی چون کانت پس از آنکه در کتاب مشهور خود "نقد برهان ناب" نشان داد که اثبات وجود خدا از طریق بکار گرفتن علم منطق با هر شناخت علمی دیگری ممکن نیست. در نوشته ی دیگر خود بنام "نقد برهان عملی" برای یافتن راه حلی که پذیرفتن وجود خدا را توجیه کند به مفهوم موهوم و غیر واقعی ایمان متوسل شد. بنظر وی همینقدر که میتوان به خدا فکر کرد کافیت که انسان به وجود خدا ایمان بیاورد ولو اینکه واقعیت وجودی خدا را از راه علم نتوان شناخت به عبارتی پس از اینکه دلیل علمی و منطقی برای اثبات وجود خدا بدست نیامد "قلمرو علم محدود شد تا جایی برای ایمان باز شود."

(۷) شعور کاذب همواره با برداشت یا تصور اشتباه آمیز، بمعنای

دولتها در جوامع طبقاتی می کوشند تا از یکطرف نظراتی را که به صحنه ی عمومی جامعه راه باز می کنند، تحت کنترل خویش در آورند و از طرف دیگر از تبلیغ نظراتی که مخالف سیستم موجود است تحت لوای ایدئولوژی خرابکاری و عمل خلاف مصالح جامعه جلو گیری نمایند.

روابط سرمایه داریست (درجای دیگر مقاله باین مسئله اشاره نمود است).

(۲) افلاطون در کتاب جمهوری مطلبی را با چنین مضمونی عنوان میکند که اشخاصیکه بر مسند جامعه قرار میگیرند باید بمردم اینطور وانمود کنند که اعضای ماهیتا برجسته ای هستند و باصلاح ماهیت آنها از طلا است اما باقی مردم از جنس پائین یا در اصطلاح از "آهن و برنز" مایه گرفته اند. جالب اینجاست که افلاطون اسم این عمل را "دروغ نجیبانه" میگذارد.

(۳) بسیاری از کلمات که در مقام تحسین و احترام از اشخاص بکار

شرط مبادله در کالا با یکدیگر. چرا که تصدیق چنین امری به قبول برابری انسانها از جمله بردگان و زنان و مردان با یکدیگر

منتهی میگرد. امری که تصورش در آندوران برای همگان و از جمله ارسطو بسیار دشوار بود.

(۵) اسلام نقش محدود کننده را بعزت نداشتن دسترسی به خالق میداند. آیه ای از قرآن میگوید "ما کان لشران بکلمه الله الاو حیا" یعنی به هیچ بشری این امکان داده نشد که خداوند با وی سخن بگوید مگر از راه وحی.

ناگفته پیداست که منظور از وحی چیزی جز محصول افکار محمد نمیتواند باشد که این آیه خود کوششی از

ساده ی کلمه یکسان نیست بطور مثال اگر شخصی اظهار کند که عدد سیزده عدد زوجی است می گوئیم که وی اشتباه میکند. اما اگر بگوید سیزده عدد نخی است تصور کاذبی از ماهیت عدد سیزده در ذهن شخصی نقش بسته است. در حالت اخیر "اشتباه" وی را باید از چگونگی شرایط مادی زندگیش توضیح داد.

مثلاً مارکس در تحلیل از شرایط مادی ظهور مذهب مطلبی با این مضمون بیان میکند که: "مذهب اندوه مخلوقین ستم دیده است، مذهب قلب دنیای بی قلب و روح شرایط بی روح است..... مشقت مذهب تجلی مشقت حقیقی انسانهاست و در واقع اعتراضی است نسبت به مشقت واقعی شان. (بنابر این) نقد مذهب نقد امیدها و خوشحالیهای نقیه در صفحه ۹

موهوم و خیالپردارانه‌ی انسانها و خواست تحقق بخشیدن به حوالتی واقعی آنان است. خواست‌رهائی‌ی جسمی از سرائطی است که موجب ظهور این تخیلات است.

(۸) در رابطه با اینکه چگونه عده‌ای نیروی محرک تاریخ را از تکامل ایده‌ها نتیجه میگیرند انکس با الحان انتقادی می‌نویسد "اگر لوتر و کلوین بر مذهب رسمی کاتولیک حیره می‌شوند یا هکسل از کانت و فیخته بنی می‌گیرد و سا منسکیوی مشروطه طلب غیر مستقیم توسط "قرار داد اجتماعی" روسو بکار می‌افتد، هر کدام از این رویدادها در محدوده‌ی علوم الهی و فلسفه و حقوق سیاسی دور میرند و هیچکاه از محدوده تفکر خارج نمی‌گردد." ●